

دوفصلنامه علمی- پژوهشی حدیث پژوهی
سال نهم، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۶
صفحه ۲۶۳-۲۹۶

واکاوی روایت «لم یکذب ابراهیم علیه السلام قط إلا ثلاث مرات...» در جوامع روایی اهل سنت

محسن دیمه کار گراب*

◀ چکیده:

روایت «لم یکذب ابراهیم علیه السلام قط إلا ثلاث مرات...» روایت مشهوری است که در بسیاری از جوامع روایی و تفسیری اهل سنت از ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که ظاهر آن بر دروغ گفتن حضرت ابراهیم علیه السلام در سه نوبت دلالت دارد. از این رو، برخی از مفسران به ظاهر حدیث اعتماد نموده، برخی دیگر ظاهر را رها کرده و به تأویل روی آورده‌اند و برخی نیز بر عدم اعتبار و بی‌پایه بودن آن تأکید کرده‌اند. این در حالی است که تفرّد ابوهریره در نقل این روایت و اضطراب در سند و متن، پدیده نقل به معنا، امکان تفسیر و تأویل دیگر از روایت و وجود داستان دروغ سوم (درباره ساره) در تورات تحریف‌شده، عواملی هستند که احتمال موضوع بودن و اسرائیلی بودن آن را در میان می‌افکنند.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حضرت ابراهیم علیه السلام، عصمت انبیا، شبهات عصمت، روایات اسرائیلیات، نقد سند و نقد متن حدیث.

طرح مسئله

یکی از روایات مشهور که در بسیاری از آثار روایی و تفسیری اهل سنت نقل شده، روایتی از ابوهریره به نقل از رسول خدا ﷺ است که ایشان فرمود: حضرت ابراهیم علیه السلام تنها در سه مورد دروغ گفت و این دروغ‌ها در این موارد بوده است: آنجا که بت پرستان از او پرسیدند بت‌هایشان را که شکسته است، ابراهیم گفت: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَلَوْهُمْ إِنَّ كَانُوا يَنْطُمُونَ» (انبیاء: ۶۳؛ [نه] بلکه آن را این بزرگ ترشان کرده است، اگر سخن می‌گویند از آن‌ها پرسید) و آنجا که گفت: «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات: ۸۹؛ من بیمارم) و سخن حضرت ابراهیم علیه السلام که ساره همسرش را خواهر خویش معرفی کرد. باتوجه به تعدد نقل این روایت در میراث روایی و تفسیری اهل سنت و نیز تعارض آن با عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام، بررسی و ارزیابی این روایت امری ضروری به نظر می‌رسد. درباره پیشینه این پژوهش گفتنی است که تاکنون پژوهشی به صورت تک‌نگاری درخصوص این روایت که سند و محتوای آن به صورت تخصصی و به تفصیل بررسی شود، سامان نیافته است.^۱

در ابتدا به جایگاه نقل این روایت در آثار روایی و تفسیری متقدم اهل سنت اشاره

می‌کنیم.

۱. منابع و جوامع روایی

در میان متقدمان صنعانی (د ۲۱۱ق) در کتاب *تفسیر القرآن*، این روایت را به طریق معمر از ایوب از ابن سیرین از ابوهریره این گونه نقل کرده است: ابراهیم و ساره از شهر یکی از پادشاهان جبار عبور می‌کردند که خبر آن دو به آن پادشاه رسید، پادشاه ابراهیم را فراخواند و به او گفت: این زن همراه تو کیست؟ ابراهیم گفت: خواهر من است. ابوهریره گوید: «لم یکذب ابراهیم قط إلا ثلاث مرات مرتین فی الله و واحدة فی امرأته قوله إني سقيم و قوله بل فعله كبيرهم هذا و قوله للجبار فی امرأته هی أختی.» هنگامی که ابراهیم از پیش پادشاه به نزد ساره بازگشت به او گفت: پادشاه درباره تو از من پرسید و من به او گفتم که تو خواهر من هستی، چراکه تو خواهر من در دین خدا هستی پس اگر از تو پرسید به او بگو که خواهر من هستی. پس پادشاه ساره را فراخواند هنگامی که ساره بر وی وارد شد از خداوند خواست که پادشاه را از او

بازدارد، ایوب گوید: پادشاه عزم خویش را جزم نمود که ساره را بگیرد، پادشاه سه بار تلاش نمود و در هر سه بار ساره از خداوند می‌خواست که پادشاه را از وی بازدارد و خداوند او را از شر وی نگه داشت و در نهایت پادشاه موفق نشد ساره را از کاخ برگردانند و به سوی ابراهیم بازگشت. (صنعانی، ۱۰۴۱ق، ج ۳، ص ۳۵-۳۶) ابن‌سعد (د ۲۳۰ق) نیز در *الطبقات الکبری* این روایت را با اختلاف اندکی به طریق خویش (محمد بن حمید ابوسفیان عبدی از معمر از ایوب از ابن‌سیرین) از ابوهریره نقل کرده است. (ابن‌سعد، ۱۰۴۱ق، ج ۱، ص ۴۱-۴۲) پس از وی، احمد بن حنبل (د ۲۴۱ق) این روایت را با مقداری اختلاف در الفاظ آن نقل کرده است. (احمد، بی‌تا، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۴) محدثان دیگری نیز این روایت را به طریق خویش نقل کرده‌اند. (بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۱۱۲؛ نیشابوری، بی‌تا، ج ۷، ص ۹۸-۹۹؛ ابوداود، ۱۰۴۱ق، ج ۱، ص ۴۹۳؛ ابن‌قتیبه، بی‌تا [ب]، ص ۱۶۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۴؛ نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۵، ص ۹۸ و همو، بی‌تا، ص ۷۹-۸۰ و به طریق دیگر در نسائی، بی‌تا، ص ۸۰-۸۱؛ موصلی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۴۲۶-۴۲۸؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۳۱ و ج ۲۳، ص ۴۵؛ همو، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۷؛ ابن‌حبان، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۵-۴۷؛ طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۹۱؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۸۲؛ عبدالله بن حبان، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۰۰؛ حافظ اصفهانی، ۱۹۳۴م، ج ۱، ص ۳۱۸؛ بیهقی، بی‌تا، ج ۷، ص ۳۶۶ و ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ همو، ۱۴۱۷ق، ص ۴۱۹)

۲- ارزیابی حدیث

ارزیابی این حدیث منوط به بررسی‌سندی و محتوایی آن است که در ذیل از ابعاد گوناگون به این مهم می‌پردازیم:

۲-۱. نقد سندی

بررسی در اسناد این روایت نشان می‌دهد که:

۲-۱-۱. تفرّد روایت ابوهریره

این روایت به طرق متعدد از ابن‌سیرین از ابوهریره یا از عبدالرحمن اعرج از ابوهریره و در یک مورد از مسیب بن رافع از ابوهریره نقل شده است. براین‌اساس ابوهریره در نقل این روایت متفرد است.

۲-۱-۲. اضطراب در سند

بررسی بیشتر در اسناد این روایت نشان می‌دهد که در میان صاحبان آثار مذکور، صنعانی (د ۲۱۱ق) و ابن سعد (د ۲۳۰ق) این روایت را به صورت حدیث موقوف از ابوهریره نقل کرده‌اند نه به صورت مسند از رسول خدا ﷺ (صنعانی، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۳۵-۳۶؛ ابن سعد، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۱-۴۲) به عبارت دیگر، این روایت در اولین و دومین منبع خود به صورت موقوف از ابوهریره نقل شده و هرگز به رسول خدا ﷺ نسبت داده نشده است؛ لذا به عبارت دقیق‌تر نمی‌توان آن را سخن رسول خدا ﷺ به شمار آورد. براساس این دو منبع متقدم وی در مقام نقل حدیث نبوده بلکه دیدگاه اجتهادی خویش را درباره آن آیات بیان کرده است. این روایت در منابع بعدی به صورت روایت از رسول خدا ﷺ نقل شده است.

اما پس از ایشان احمد بن حنبل (د ۲۴۱ق)، مسلم نیشابوری (د ۲۶۱ق)، ابوداود سجستانی (د ۲۷۵ق)، ابن قتیبه (د ۲۷۶ق) (به صورت مرسل)، ترمذی (د ۲۷۹ق)، نسائی (د ۳۰۳ق)، ابویعلی موصلی (د ۳۰۷ق)، ابن حبان (د ۳۵۴ق)، طبرانی (د ۳۶۰ق)، عبدالله بن حبان (د ۳۶۹ق) و حافظ اصفهانی (د ۴۳۰ق) این روایت را به طریق خویش از ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند (نک: احمد، بی تا، ج ۲، ص ۴۰۳-۴۰۴؛ مسلم، بی تا، ج ۷، ص ۹۸-۹۹؛ ابوداود، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۹۳؛ ابن قتیبه، بی تا [ب]، ص ۱۶۶؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق، ج ۵، ص ۴؛ نسائی، ۱۳۴۸ق، ج ۵، ص ۹۸؛ همو، بی تا، ص ۷۹-۸۱؛ موصلی، ۱۴۰۷ق، ج ۱۰، ص ۴۲۶-۴۲۸؛ ابن حبان، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۵-۴۷؛ طبرانی، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۹۱؛ همو، ۱۴۱۷ق، ج ۴، ص ۸۲؛ عبدالله بن حبان، ۱۴۱۴ق، ج ۲، ص ۱۰۰؛ حافظ اصفهانی، ۱۹۳۴م، ج ۱، ص ۳۱۸)

در این میان، تنها بخاری (د ۲۵۶ق)، طبری (د ۳۱۰ق) و بیهقی (د ۴۵۸ق) این روایت را به هر دو صورت، گاه به صورت موقوف از ابوهریره و گاه به صورت مسند از ابوهریره از رسول خدا ﷺ نقل کرده‌اند (نک: بخاری، ۱۴۰۱ق، ج ۴، ص ۱۱۲؛ طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۳۱ و ۲۳؛ همو، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۷؛ بیهقی، بی تا، ج ۷، ص ۳۶۶ و ج ۱۰، ص ۱۹۸؛ همو، ۱۴۱۷ق، ص ۴۱۹) البته طبری در یک مورد، این روایت را به طریق خویش به نحو مقطوع از محمد بن سیرین نیز نقل کرده است.

(طبری، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۲۴۷) لذا اضطراب در سند این روایت به خوبی دیده می شود. براین اساس از حیث اتصال سند، تردید جدی در انتساب این روایت به رسول خدا ﷺ وجود دارد.

۳-۱-۲. ضعف و جهالت راویان

از حیث وثاقت یا عدم وثاقت راویان، باید به این نکته توجه کرد که این روایت از طرق اهل سنت نقل شده است و بر فرض اثبات وثاقت همه راویان آن که امری دشوار به نظر می رسد، در شمار روایات موثق قرار می گیرد. از سوی دیگر، باتوجه به آثار رجالی امامیه، تعدادی از راویان طرق آن مجهول هستند؛ لذا وثاقت آنها در نظر امامیه احراز نشده است. حتی فخر رازی در تفسیرش در عبارت «لاشک أن صون ابراهیم علیه السلام عن الکذب أولى من صون طائفة من المجاهیل عن الکذب» بدون تردید صیانت ابراهیم علیه السلام از دروغ اولی از صیانت گروهی از مجاهیل از دروغ است (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱۸، ص ۴۴۳) که در ادامه نقد خویش بر این حدیث، به صورت کلی به مجهول بودن دسته ای از راویان سلسله سند آن اشاره کرده است. آیت الله خوئی نیز روایات مذکور را دارای ضعف سندی و جهالت راوی ذکر کرده است. (خوئی، بی تا، ج ۱، ص ۴۰۰) از سوی دیگر، برخی راویان سلسله سند این حدیث در آثار رجالی امامیه ذکر نشده اند لذا از این حیث در زمره مجاهیل به شمار می رود؛ لیکن باتوجه به توثیق برخی از این راویان در آثار رجالی اهل سنت باتوجه به عامی بودن همه راویان آن در صورت ثبوت توثیق ایشان، در شمار روایات موثق به شمار می رود. در اینجا تنها درباره ابوهریره که در نقل این روایت متفرد است، مطالبی بیان می شود:

۳-۱-۲-۱. در نگاه اهل سنت

بررسی در آثار روایی و رجالی اهل سنت، بیانگر وجود دو نوع دیدگاه درباره وضعیت ابوهریره است که در ادامه بیان می شود:

الف. ذهبی (د ۷۴۸ق) در تذکرة الحفاظ، از او با عنوان «حافظ، فقیه، صحابی رسول خدا ﷺ و از گنجینه های علم و از کبار ائمه فتوی و با جلالت، عبادت و تواضع» (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۲-۳۳) و در سیر اعلام النبلاء نیز از او به «امام فقیه مجتهد حافظ، صحابی رسول خدا ﷺ و سید الحفاظ الاثبات» تعبیر کرده است. (همو، ۱۴۱۳ق،

ج ۲، ص ۵۷۸) ابن حجر (د ۸۵۲ق) نیز در تقریب التهذیب، از او با عنوان «صحابی بزرگ حافظ صحابه» یاد کرده است. (ابن حجر، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۴۸۳)

ب. ابن قتیبه (د ۲۷۶ق) در *تأویل مختلف الحدیث* ذکر کرده که حضرت علی علیه السلام، عمر، عثمان و عایشه، ابوهریره را تکذیب کرده‌اند (ابن قتیبه، بی تا [الف]، ص ۲۷) و نیز عایشه را شدیدترین منکران ابوهریره ذکر کرده است (همان، ص ۴۱) ابن عساکر (د ۵۷۱ق) در کتاب تاریخش، به طریق خویش از سائب بن یزید نقل کرده است که گوید: از عمر بن خطاب شنیدم که به ابوهریره می‌گفت: حدیث گفتن از رسول خدا صلی الله علیه و آله را ترک می‌کنی و گرنه تو را به زمین دوس می‌فرستم. (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق، ج ۵۰، ص ۶۷، ۱۷۲ و ۳۴۳) ابن ابی الحدید (د ۶۵۶ق) در شرح نهج البلاغه در فصل «فی ذکر الاحادیث الموضوعه فی ذم علی علیه السلام» از شیخ خویش ابو جعفر اسکافی چنین نقل کرده است: «معاویه عده‌ای از صحابه و عده‌ای از تابعین را به منظور نقل روایات قبیح درباره حضرت علی علیه السلام را که مشتمل بر طعن در آن حضرت و نیز برائت از ایشان باشد، تعیین کرد و برای این امر جایزه‌هایی قرار داد که به مانند آن علاقه و رغبت وجود دارد، پس ایشان نیز به امر جعل حدیث پرداختند و از میان افرادی که برای این کار پسندید، ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر بودند.» (ابن ابی الحدید، ۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۳) و نیز از وی نقل کرده است که «اعمش روایت کرده است که هنگامی که ابوهریره همراه با معاویه در عام الجماعة به عراق آمد، به مسجد کوفه آمد، همین که دید بسیاری از مردم به استقبال وی آمدند و او را احترام می‌کردند گفت: ای اهل عراق آیا گمان می‌کنید که من بر خدا و بر رسولش دروغ می‌بندم و خودم را با آتش می‌سوزانم، به خدا سوگند از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: همانا هر پیامبری حرمی دارد و به درستی که حرم من مدینه میان غیر و ثور است، و هر که در آن حدیثی از او رخ دهد، لعنت خدا و ملائکه و همه مردم بر اوست، و خدا را شاهد می‌گیرم که علی علیه السلام در آن حدیثی انجام داد، هنگامی که سخن او به معاویه رسید، او را به بارگاه خود راه داد و او را اکرام کرد و امارت مدینه را به وی داد.» (همان، ج ۴، ص ۶۷) و نیز از وی نقل کرده است که «ابوهریره نزد شیوخ ما مدخول بوده و مرضی الروایة نیست، عمر او را با تازیانه زد و گفت تو بسیار روایت نقل می‌کنی و تو را

بازمی دارم از اینکه بر رسول الله ﷺ دروغ ببندی» (همان، ج ۴، ص ۶۷-۶۸) و در ادامه می نویسد که از حضرت علی علیاً روایت شده است که فرمود: «ألا إن أكذب الناس أو قال أكذب الاحیاء علی رسول الله ﷺ ابوهریره الدوسی»، همانا دروغگوترین مردم و یا اینکه فرمود: دروغگوترین زنده‌ها بر رسول خدا ﷺ ابوهریره دوسی است. (همان، ج ۴، ص ۶۸) براین اساس، دسته اول ناظر به جلالت شأن و دسته دوم ناظر به جرح و تکذیب اوست؛ لذا قرآینی همچون تقدم جارحان او (ابن قتیبه، ابن عساکر، اسکافی و ابن ابی الحدید) بر ذهبی و ابن حجر و نیز مستند بودن ادله جارحان در برابر دسته اول و نیز ارتباط ابوهریره با اهل کتاب همچون کعب الاحبار و آگاهی وی از تورات (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۶) ارتباط با معاویه و ذکر وی در شمار جاعلان حدیث در دربار معاویه به تصریح ابن ابی الحدید (۱۴۰۴ق، ج ۴، ص ۶۳)، و هن آمیز بودن روایات وی و تناسب آن با اسرائیلیات و نیز قرآین دیگر مؤید دیدگاه دوم است. لذا این قرآین دلالت بر ترجیح دیدگاه جرح بر دیدگاه اول و بیانگر تکذیب وی است.

۲-۳-۱-۲- در نگاه امامیه

در میان امامیه نیز ابوهریره به شدت مورد جرح قرار گرفته است. برای نمونه، شیخ مفید (د ۴۱۳ق) درباره ابوهریره می نویسد: «عمر بن خطاب او را متهم دانسته (در حدیث) و او را از بسیار نقل کردن حدیث از پیامبر ﷺ نهی و منع کرد و امیرالمؤمنین علیاً به تکذیب وی تصریح کرد. عایشه نیز به تکذیب وی تصریح کرد و بر آن شهادت داد.» (مفید، ۱۴۱۳ق [ج.]، ص ۷۸) وی در «الاعلام بما اتفقت علیه الامامیه من الاحکام» نیز علاوه بر بیان همین دیدگاه درباره ابوهریره، به عدم اعتماد به روایت او و مضطرب الاسناد شدن حدیث به او نیز اشاره کرده است (۱۴۱۳ق، ص ۲۳)

۲-۲. نقد متنی

بررسی محتوایی این روایت نیز بیانگر نکات متعددی است که در ذیل اشاره می شود:

۱-۲-۲. پدیده نقل به معنا

این روایت تقریباً در همه منابع مذکور، گاه با اختلاف بسیار و گاه با اختلاف اندک در الفاظ آن نقل شده است؛ لذا پدیده نقل به معنا در آن به خوبی دیده می شود. اما در همه این موارد، به صراحت سه دروغ به حضرت ابراهیم علیاً نسبت داده شده و اختلاف نقل

روایت بیشتر در قسمت کیفیت داستان «ورود آن حضرت با ساره در شهر پادشاه جبار» است.

۲-۲-۲. تأویل و تفسیر صحیح آیات

در روایت ابوهریره به دو آیه «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا...» (انبیاء: ۶۳) و «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات ۸۹) به عنوان دروغ حضرت ابراهیم علیه السلام اشاره شده است. براین اساس به منظور بررسی بهتر این روایت، فهم بهتر و تأویل صحیح این دو آیه ضروری به نظر می‌رسد:

۲-۲-۲-۱. آیه «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَنُؤَلِّمُهُمُ إِن كَانُوا يُنْطِقُونَ»

بسیاری از علمای امامیه و اهل سنت بر این باورند که حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه دروغ نگفته است؛ لذا وجوه متعددی در تأویل آن بیان کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف. خبر «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» در این آیه، مطلق نیست بلکه مشروط به «إِنْ كَانُوا يُنْطِقُونَ» است. جمله «فَسَنُؤَلِّمُهُمُ» نیز جمله معترضه است؛ لذا صحت خبر مذکور مشروط به سخن گفتن بت‌هاست، حال که سخن گفتن بت‌ها امری محال است، بنابراین خبر مذکور نیز منتفی و محال خواهد بود؛ لذا ابراهیم علیه السلام دروغ نگفته است. (نک: سید مرتضی، بی تا، ص ۲۳؛ طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۲۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۸۵؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۲۰؛ فاضل مقداد، ۱۴۲۲ق، ص ۲۵۱؛ سرخسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۶، ص ۱۷۸؛ قاضی عیاض، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۲۲؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۱۵۶؛ همو، ۱۴۰۶ق، ص ۵۸؛ آمدی، ۱۴۲۳ق، ج ۴، ص ۱۶۷؛ بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۵۵؛ ابوحیان، ۱۴۲۰ق، ج ۷، ص ۴۴۸) شایان ذکر است که این دیدگاه در روایتی از امام صادق علیه السلام نیز بیان شده است. (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۷۲؛ ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۳۵۵) البته روایت مذکور در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم و احتجاج طبرسی به دلیل عدم ذکر سند مرسل بوده و در معانی الاخبار راوی آخر سلسله‌سند به صورت «عن رجل من أصحابنا» ذکر شده که این سند نیز مرسل است. شیخ انصاری در کتاب المکاسب به استناد روایت مذکور در احتجاج طبرسی، کذب را جدای از توریه^۲ دانسته است. (۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۱۹)

ب. اگرچه جمله در ظاهر به صورت خبری بیان شده، درحقیقت خبری نیست بلکه

الزامی است که دلالت بر آن حالت می‌کند؛ گویی ابراهیم علیه السلام گفته است: بل ما تنكرون فعله کبیرهم هذا، و الزام گاه با لفظ سؤال و گاه با لفظ امر مانند آیه «... فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ...» (یونس: ۳۸) و گاه با لفظ خبر می‌آید و معنایش چنین می‌شود که «من اعتقد کذاً لزمه کذا». درواقع وجه الزام این‌گونه است: همانا این بت‌ها اگر خدایان بودند همان‌گونه که می‌پندارید، پس این شکستن کار بزرگ ایشان بوده زیرا غیر از إله کسی قادر نیست که الهه را بشکند (طوسی، بی‌تا، ج ۷، ص ۲۵۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۸۵) علامه طباطبایی نیز بر این باور است که ابراهیم علیه السلام به داعی الزام خصم و ابطال الوهیت اصنام، گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا»، همچنان‌که در جملات بعدی، صریحاً منظور خود را بیان کرده، می‌فرماید: «أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئاً وَ لَا يَضُرُّكُمْ...» نه اینکه بخواهد به‌طور جدی خیر دهد که بزرگ آن‌ها این کار را کرده است. و این‌گونه تعبیرات در مخاصمات و مناظرات بسیار است، پس معنای آیه این است که ابراهیم گفت: از شاهد حال که همه خرد شده‌اند و تنها بزرگشان سالم مانده، برمی‌آید که این کار، کار همین بت بزرگ باشد، این را به آن جهت گفت تا زمینه برای جمله بعدی فراهم شود که گفت: «از خودشان پرسید...» در جمله «فَسْأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» دستور داده که حقیقت حال را از خود بت‌ها پرسید، که آن کسی که این بلا را بر سرشان آورده که بود؟ تا اگر می‌تواند حرف بزند - پاسخشان را بدهد؟! پس جمله «إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» جمله شرطیه‌ای است که جزای آن حذف شده و جمله «فَسْأَلُوهُمْ» بر آن دلالت دارد. پس حاصل کلام این شد که: آیه شریفه به ظاهرش و بدون اینکه چیزی در آن تقدیر بگیریم یا تقدیم و تأخیری در آن مرتکب شویم یا دچار محذور نقیصه گردیم، مضمون خود را با بیانی ایفا کرده که نظایر آن در محاورات بسیار است، صدر آن شکستن بت‌ها را مستند به بت بزرگ کرده تا زمینه برای ذیل آن فراهم شود و بتوانند به ایشان بگویند: از بت‌ها پرسید، تا اگر حرف می‌زنند جوابتان را بدهند، و در نتیجه مردم اعتراف کنند به اینکه بت حرف نمی‌زند. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۴، ص ۳۰۰-۳۰۱)

ج. این سخن به‌نحو تعریض بیان شده است. درواقع مقصود ابراهیم علیه السلام این نبوده که عملی را که خودش انجام داده به بت بزرگ نسبت دهد، بلکه می‌خواست به‌نحو

تعریض با الزام حجت بر مخاطبان و مجاب کردن ایشان، شکستن بت‌ها را به خود نسبت دهد؛ مانند اینکه انسانی خوش خط خطی بنویسد و دوست وی که خطش بسیار بد است به وی بگوید این خط را تو نوشتی و او در جواب به دوستش به نحو تعریض می‌گوید: بل کتبه‌انت (نه بلکه تو نوشتی) و با این نحوه تعریض در کلام که در آن استهزا نیز هست، می‌خواهد نوشتن خط را به خودش نسبت دهد. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۱۲۴؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۱۵۵-۱۵۶)

د. از کسائی نقل شده است که وی بر «بَلْ فَعَلَهُ» وقف می‌کرده و سپس می‌خواند «كَبِيرُهُمْ هَذَا» یعنی «فعله من فعله» یکی این کار را کرده، بزرگشان این است. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۸۵؛ بغوی، ۱۴۲۰ق، ج ۳، ص ۲۹۳؛ ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۳، ص ۱۹۵؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۲، ص ۱۵۶)

شایان است که شیخ طوسی در کتاب المبسوط فی فقه الامامیه در باب «الحیل» حيله و چاره‌جویی را فی الجملة بلاخلاف جایز دانسته و سپس به آیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا» بنابر وجه شرطی بودن جمله مذکور، استناد کرده است. (طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۵، ص ۹۵) وی در مسئله «الحیل فی الاحکام جایزه» در کتاب الخلاف نیز به همین مطلب اشاره و بنابر وجه مذکور به این آیه استدلال کرده است. (همو، ۱۴۰۷ق، ج ۴، ص ۴۹۰) فضل بن حسن طبرسی نیز در المؤلف من المختلف بین أئمة السلف همان دیدگاه شیخ طوسی در الخلاف را نقل کرده است. (طبرسی، ۱۴۱۰ق، ج ۲، ص ۲۱۳) لذا چه بسا این امر، کیدی الهی و مشروع از ناحیه ابراهیم علیه السلام در مقام احتجاج و استدلال صادر شده که آن‌ها را متوجه سازد که بت‌ها ناتوانند و هیچ کاری از ایشان ساخته نیست؛ همان‌گونه که یوسف علیه السلام برای نگه داشتن برادرش در مصر کیدی به کار برد و خداوند مشروعیت آن را تأیید فرمود: «...كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ». (یوسف: ۷۶) سیاق آیات نیز به خوبی بیانگر این است که ابراهیم علیه السلام به هدف خویش رسید؛ آنجا که فرمود: «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ قَالَ أَ فَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ». (انبیاء: ۶۳-۶۶) از سوی دیگر، این سیاق احتمال دروغ مصلحتی به منظور

نجات جان خویش را دفع می‌کند؛ زیرا اول اینکه مقام آیه، مقام استدلال و احتجاج در برابر بت‌پرستان است و این امر با دروغ مصلحتی و سخن غیر حقیقت گفتن اصلاً سازگار نیست و دوم اینکه اگر بپذیریم دروغی مصلحتی برای نجات جان از ناحیه بت‌پرستان بود، در ادامه سیاق آیات «قَالُوا حَرِّقُوهُ وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (انبیاء، ۶۸) به خوبی بیانگر این است که اصلاً این دروغ مصلحتی جان وی را نجات نداد، بلکه آن‌ها تصمیم گرفتند او را در آتش بیفکنند و چنین کردند؛ اما نجات ابراهیم علیه السلام از آتش از ناحیه خداوند بود و این نجات الهی، به استدلال مذکور خدشه وارد نمی‌سازد؛ زیرا در دروغ مصلحتی برای نجات جان، مراد نجات یافتن ظاهری از همان شرایط ظاهری از دشمنان است که این نجات از ناحیه دشمنان برای ابراهیم علیه السلام رخ نداد.

۲-۲-۲-۲ آیه «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ»

به منظور احتراز از نسبت دروغ به حضرت ابراهیم علیه السلام در این آیه، در تأویل آن نیز وجوه متعددی ذکر شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف. اینکه ابراهیم علیه السلام یک بیماری داشت که در اوقات به خصوصی بر وی وارد می‌شد و هنگامی که مردم او را برای بیرون رفتن از شهر خواندند، در ستاره‌ها نگاه کرد که به وقت فرارسیدن بیماری‌اش پی ببرد، گفت من بیمارم و این معنا را اراده کرد که زمان بیماری فرا رسیده است و خود را در شرف بیماری خواند و در زبان عرب گاه در شرف یک چیزی را به‌عنوان داخل در آن چیز نیز می‌خوانند مانند آیه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر: ۳۰) (سید مرتضی، بی تا، ص ۲۵؛ طوسی، بی تا، ج ۸، ص ۵۰۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۷۰۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۲۲۰؛ فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۳۴۱)

ب. در این سخن تعریض وجود دارد به این معنی که هر انسانی که مرگ را در پیش رو دارد سقیم است؛ اگرچه هنگامی که این سخن را بگوید، بیماری ظاهری نداشته باشد. (فراء، بی تا، ج ۲، ص ۳۸۸)

ج. لزوماً این سخن دروغ نیست بلکه این سخن به نحو تعریض است که هر انسانی در اکثر احوالش، از اصابت امری ناخوشایند در بدن یا در قلبش در امان نیست و همه این موارد سقم است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۲۶، ص ۳۴۱)

د. «إِنِّي سَقِيمٌ» یعنی من به دلیل کفر و اصرار این قوم بر عبادت بت‌هایی که هرگز نمی‌شنوند، نمی‌بینند از روی غم و اندوه سقیم‌القلب و یا سقیم‌الرأی هستم. (طبرسی، ۱۳۷۲، ص ۸، ص ۷۰۲؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۲۰)

۲-۳. تناسب روایت با داستان مذکور در تورات

داستان ورود ابراهیم عليه السلام و ساره و دروغ وی به آن پادشاه جبار در قرآن کریم ذکر نشده، بلکه این داستانی است که در تورات تحریف شده آمده و از طریق ابوهریره به احادیث صدر اسلام راه یافته است؛ لذا به نظر می‌رسد که از اسرائیلیات باشد. این داستان در تورات چنین نقل شده است: «هنگامی که نزدیک بود ابراهیم وارد مصر شود به همسرش ساره، گفت: من می‌دانم که تو زنی زیبارو هستی و مصریان هنگامی که تو را ببینند می‌گویند این همسر اوست، پس مرا خواهند کشت و تو را زنده نگه می‌دارند، پس بگو: تو خواهر من هستی که از ناحیه تو خیری به من برسد و جان من به خاطر تو زنده بماند. پس هنگامی که ابراهیم وارد مصر شد، مصریان ساره را بسیار زیبا دیدند و درباریان فرعون نیز او را دیدند و نزد وی از او تعریف کردند. پس ساره به خانه فرعون برده شد و فرعون به خاطر ساره خیری به ابراهیم رساند.» (تورات، سفر تکوین، اصحاح ۱۲، بند ۱۱-۱۶) علامه طباطبایی در تفسیرش پس از نقل داستان ساره از تورات تصریح می‌کند که ابراهیم عليه السلام اگر پیغمبر هم نبود و یک فرد عادی می‌بود، چگونه حاضر شد که ناموس خود را وسیله کسب روزی قرار داده و از او به عنوان یکی از مستغلات استفاده کند و به خاطر تحصیل پول حاضر شود که فرعون و یا ابومالک او را به عنوان همسری خود به خانه ببرند؟! حاشا بر غیرت یک فرد عادی. تا چه رسد به یک پیامبر اولوالعزم، علاوه بر اینکه تورات به صراحت بیان می‌کند که ساره در آن ایام - و مخصوصاً هنگامی که ابومالک او را به دربار خود برد - پیرزنی بود که هفتاد سال یا بیشتر از عمرش گذشته بود. و حال عادت طبیعی اقتضا می‌کند که زن در هنگام پیری، شادابی جوانی‌اش و حسن جمالش از بین برود، و فرعون و یا ابومالک و یا هر پادشاهی دیگر کجا به چنین پیر زنی رغبت می‌کنند تا چه رسد به اینکه شیفته جمال و خوبی او شوند. نظیر این قبیل نسبت‌هایی که تورات به ابراهیم خلیل عليه السلام و ساره داده، در روایات عامه نیز دیده می‌شود.» سپس به حدیث ابوهریره در صحیح

بخاری و مسلم اشاره کرده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۲۶) مؤید این مطلب که این روایت متناسب با داستان مذکور در تورات است و به احتمال بسیار، برگرفته از همان داستان باشد. ارتباط ابوهریره با اهل کتاب و آگاهی وی از تورات است؛ چنان‌که ذهبی (د ۷۴۸ق) در تذکرة الحفاظ از ابوداود طیالسی نقل کرده است که ابوهریره، کعب را دید و شروع به سخن گفتن و سؤال کردن از او کرد، کعب گفت: «ما رأیت أحدا لم یقرأ التوراة اعلم بما فیها من ابی هریره.» (ذهبی، بی تا، ج ۱، ص ۳۶)

۲-۲-۴- تعارض با قرآن

بررسی محتوایی این روایت نشان می‌دهد که ظاهر این روایت با برخی از آیات قرآن در تعارض است که در ذیل بیان می‌شود:

۲-۲-۴-۱. آیاتی از سوره انعام

در آیات محاجه حضرت ابراهیم علیہ السلام با قومش در سوره انعام می‌توان براساس ظاهر آیات به سه دروغ دیگر از وی اشاره کرد که این سه دروغ «هذا ربی» در آیات «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِغًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِغَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (انعام: ۷۶-۷۸) است. لذا براساس روایت مذکور، حضرت ابراهیم علیہ السلام تنها سه دروغ گفته و این سه مورد عبارت‌اند از: «سقیم، فعله کبیرهم و انها اختی» لیکن چرا به سه دروغ «هذا ربی» اشاره‌ای نکرده‌اند. مؤید این مطلب این است که در مسند اسحاق بن راهویه (د ۲۳۸ق) در حدیث شفاعت به جای دروغ سوم (انها اختی)، دروغ «هذا ربی» در سوره انعام ذکر شده است. (ابن راهویه، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲۸) سمرقندی (د ۳۸۳ق) نیز در تفسیرش در ذیل آیه «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (شعراء: ۸۲)، «هذا ربی» را نیز در جمله خطاهای حضرت ابراهیم علیہ السلام ذکر کرده است. (سمرقندی، بی تا، ج ۲، ص ۵۵۷) ثعلبی (د ۴۲۷ق) و بغوی (د ۵۱۰ق) نیز هریک در تفسیر خویش در ذیل این آیه، از مجاهد و مقاتل نقل کرده‌اند که مراد از «خَطِيئَتِي» در آیه مذکور، «إِنِّي سَقِيمٌ» و «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» و سخن وی درباره سازه (هی اختی) است. سپس در ادامه تصریح کرده‌اند که حسن بصری در ذیل این خطاها، «هذا ربی» را نیز ذکر کرده است. (ثعلبی، ۱۴۲۲ق،

ج ۷، ص ۱۷۰؛ بغوی، ۴۲۰ اق، ج ۳، ص ۴۷۱) براین اساس، می توان روایت ابوهریره را در تعارض با این آیات دانست.

۲-۴-۲-۲. راستگویی حضرت ابراهیم علیه السلام

خداوند در قرآن کریم، حضرت ابراهیم علیه السلام را با اوصاف متعددی مدح نموده که یکی از این آیات، آیه «وَادْذُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرَاهِيمَ اِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» (مریم: ۴۱) است. صدیق اسم مبالغه از صدق بوده و صدیق کسی است که در صدق مبالغه می کند و چیزی را می گوید که انجام می دهد و آنچه را می گوید انجام می دهد و میان قول و فعل او هیچ تناقضی وجود ندارد. (طباطبایی، ۴۱۷ اق، ج ۱۴، ص ۵۶) علامه طباطبایی در ادامه نقد خویش بر روایت ابوهریره و بیان تأویل آیات مذکور می نویسد: «چگونه این آیه بر مرد کذابی که هرگاه در تنگنا قرار گیرد دروغ می گوید، منطبق می شود و یا چگونه خداوند در قرآن کریم با مدح های کریمه ای از مردی یاد کند که در حق و صدق نسبت به خداوند مراقبه نمی کند! این سخن از خلیل خدا بسیار به دور است.» (همان، ج ۷، ص ۲۲۹)

۲-۴-۲-۳. قلب سلیم

یکی از اوصافی که در قرآن درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بیان شده، قلب سلیم است که خداوند فرمود: «وَ اِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَ اِبْرَاهِيمَ اِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (صافات: ۸۳-۸۴) زمخشری (د ۵۳۸ق) قلب سلیم را، سلیم از همه آفات قلوب دانسته و می نویسد: «گفته شده که سلیم از شرک، لکن هیچ معنایی ندارد که سلیم را به شرک تخصیص بزنیم؛ زیرا سلیم مطلق است و برخی از آفات نسبت به برخی دیگر اولی نیست؛ لذا این واژه همه آفات را شامل می شود.» (۴۰۷ اق، ج ۴، ص ۴۸) از سوی دیگر، آیه «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ اِلا مَنْ اَتَى اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (شعراء: ۸۸-۸۹) این اطلاق را تأیید می کند؛ زیرا قلبی که تنها از شرک سالم باشد، ولی مبتلا به آفاتی همچون بی اعتقادی نسبت به نبوت، امامت، معاد و نیز مبتلا به کذب، غیبت و دیگر آفات باشد، به یقین هرگز سودمند نخواهد بود؛ لذا هیچ دلیلی وجود ندارد که اطلاق آیه را به هم زده و قلب سلیم را تنها سالم از شرک بدانیم. براین اساس، وجه تعارض دروغ در روایت مذکور با این آیه از این قرار است که یکی از بزرگترین آفات ایمان، کذب است؛ لذا این آیه علاوه بر

دیگر آفات، هرگونه کذبی را از حضرت ابراهیم علیہ السلام نفی می کند. نکته قابل توجه اینکه این قلب سلیم (صافات: ۸۴) درباره حضرت ابراهیم علیہ السلام پیش از داستان شکستن بت ها (که از آیه ۸۵ همان سوره شروع می شود) و گفتن «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسْتَئْتُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» (انبیاء: ۶۳) و «فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ» (صافات: ۸۹) ذکر شده است. به عبارت دیگر، خداوند پیش از بیان کردن این داستان که برخی دو دروغ از این داستان را استنباط کرده اند، حضرت ابراهیم علیہ السلام را پیشاپیش از هرگونه آفتی مبرا و سالم دانسته است.

۲-۲-۵. دیدگاه دانشمندان درباره روایت مذکور

درخصوص ارزیابی این روایت، سه دیدگاه در میان دانشمندان امامیه و اهل سنت وجود دارد که در ادامه مورد بررسی قرار می گیرد:

۲-۲-۱. تصریح به کذب حضرت ابراهیم علیہ السلام

الف. طبری (د ۳۱۰ق) در تفسیرش، در ذیل وجه مشروط بودن «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» این دیدگاه را برخلاف روایت رسول خدا ﷺ که فرمود: «أَنْ إِبْرَاهِيمَ لَمْ يَكْذِبْ إِلَّا ثَلَاثَ كَذِبَاتٍ كُلِّهَا فِي اللَّهِ، قَوْلُهُ: بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا وَ قَوْلُهُ إِنِّي سَقِيمٌ وَ قَوْلُهُ لَسَارَةٌ هِيَ أَخْتِي» دانسته و تصریح می کند: «محال نیست که خداوند متعال به خلیش در این مورد اذن داده باشد به این منظور که به این وسیله بر قوم خویش فائق آید و بر آنها احتجاج کند و موضع خطای آنها و سوء نظر آنها به خودشان را به ایشان نشان دهد؛ همان گونه که مؤذن یوسف به برادران وی گفت: "... أَيْتَهَا الْعَيْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ" (یوسف، ۷۰) درحالی که هیچ چیزی سرقت نکرده بودند. (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۳۱)

ب. ثعلبی (د ۴۲۷ق) نیز در ذیل روایت مذکور نیز با اختلاف اندکی همان دیدگاه ابوجعفر طبری را نقل کرده است. (ثعلبی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۲۸۰) وی در ذیل آیه دوم نیز تصریح می کند: «صحیح این است که ابراهیم علیہ السلام بیمار نبوده به دلیل روایتی که از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: به درستی که ابراهیم علیہ السلام سه دروغ گفت، هیچ یک از این سه نیست مگر اینکه وی به وسیله آن دروغ از دین خویش دفاع می کرد، و این سه عبارت اند از: "إِنِّي سَقِيمٌ"، و قوله: "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ" و سخن وی به ساره [هذه اختی].» (همان، ج ۸، ص ۱۴۸)

ج. میبیدی نیز در ذیل آیه «بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ» ابتدا وجوه متعددی در تأویل آن ذکر کرده سپس آن تأویلات را برخلاف روایت ابوهریره از رسول خدا ﷺ دانسته و در ادامه، این دیدگاه را بهتر می‌داند که «نیکوتر که آن را کذب دانند چنان که رسول تقدیر کرد بر وی، و بیش از آن نیست که این زلتی است از صغایر، و رب‌العالمین در قرآن جای‌ها زلات صغایر با انبیا اضافه کرده، و روا باشد که خداوند، ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را در آن کذب رخصت داد قصد صلاح را و اقامت حجت را بر مشرکان همچنان که یوسف را رخصت داد در آنچه با برادران گفت: «إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» و «لم یكونوا سرقوا» (میبیدی، ۱۳۷۱، ج ۶، ص ۲۶۵) براین اساس به خوبی دیده می‌شود که افرادی همچون طبری، ثعلبی نیشابوری و میبیدی آن سه مورد را به صراحت کذب دانسته‌اند، درحالی‌که این دیدگاه عدم عصمت حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام را می‌رساند و از سوی دیگر، برخی از بزرگان امامیه و نیز اهل سنت به شدت با این دیدگاه مخالفت کرده‌اند. (نک: ادامه نوشتار)

۲-۵-۲. تأویل حدیث

برخی دیگر از علما به تأویل این روایت روی آورده‌اند. برای نمونه به افراد زیر اشاره کرد:

الف. زمخشری (د ۵۳۸ق) درباره این حدیث تصریح می‌کند: مراد از این روایت تعریض است لیکن از آنجاکه صورت آن، صورت کذب است، از آن به کذب تعبیر شده است. (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۶۱)

ب. قاضی عیاض (د ۵۴۴ق) نیز پس از ذکر وجوهی در تأویل و دروغ نبودن آن سه مورد، حدیث مذکور را چنین معنا می‌کند: «ابراهیم سخنی که ظاهرش دروغ باشد نگفت مگر آن سه سخن، هرچند که در باطن حقیقت داشت و از آنجاکه مفهوم ظاهر آن خلاف باطن آن بود، از مؤاخذه شدن خویش به سبب آن ترسید.» (قاضی عیاض، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۳۲۲-۳۲۳)

ج. ابن جوزی (د ۵۹۷ق) نیز بر این باور است که سخنی گفته که شبیه دروغ است؛ اما در واقع دروغ نیست. (ابن جوزی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۴۵۷)

د. بیضاوی (د ۶۹۱/۶۸۵ق) نیز درباره این روایت بر این باور است که از باب نام‌گذاری معاریض به کذب است؛ زیرا که صورت آن همانند صورت کذب است.

بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۵۵) وی نیز در جای دیگری تصریح کرده که مراد از این روایت تعریض است لیکن از آنجا که تعریض شبیه دروغ است، در اینجا به عنوان دروغ نام برده شده است (همان، ج ۱، ص ۴۶)

ه ابن جزی (د ۷۴۱ق) نیز تصریح کرده که معنی آن این است که سخنی گفته که ظاهر آن دروغ است؛ هر چند که مراد حضرت ابراهیم علیه السلام از آن، معنای دیگری بوده است و «فَسئَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ» بر این مطلب دلالت می کند؛ زیرا مراد وی اسکات و درهم کوبیدن ایشان و بیان گمراهی آنها بوده است. (ابن جزی، ۱۴۱۶ق، ج ۲، ص ۲۴-۲۵)

و. ابن کثیر (د ۷۷۴ق) نیز در تفسیرش درباره روایت مذکور این گونه تصریح کرده است: «این حدیث در کتب صحاح و سنن از طرق مختلف نقل شده است، لیکن این روایت از باب دروغ حقیقی که گوینده آن مورد مذمت قرار می گیرد نیست و جز این نیست که کذب در این روایت، از باب مجازگویی اطلاق شده و در واقع از نوع تعریض در کلام به منظور یک غرض شرعی دینی است؛ همان گونه که در حدیث آمده که "إن المعارض لمنذوحة عن الكذب" همانا تعریضها جهت بی نیاز شدن و رهایی از دروغ است.» (ابن کثیر، ۱۴۱۹ق، ج ۷، ص ۲۱)

به خوبی پیداست که درباره این روایت که صراحت در کذب دارد، تعداد قابل توجهی از علمای اهل سنت به تأویل روی آورده اند و این شاید به این دلیل باشد که اگر به ظاهر آن حکم کنند، بی تردید این امر مخالف عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام خواهد بود و اگر این روایت را موضوع و بی اعتبار بدانند، اعتبار بسیاری از کتب معتبر خویش همچون صحاح سنّه، مسانید و جوامع روایی و تفسیری دیگر را زیر سؤال برده اند. لذا تنها راه حل برای ایشان تأویل گرایمی بوده است. از سوی دیگر، تأویل روایت مذکور با حدیث شفاعت که صراحت در عدم عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام دارد، در تعارض است. توضیح اینکه در جوامع روایی اهل سنت، روایت مشهور دیگری وجود دارد که نسبتاً طولانی و بیانگر شفاعت در روز قیامت است که در قسمتی از آن، حضرت ابراهیم علیه السلام به صراحت به سه دروغ خویش اقرار کرده و مضمون آن از این قرار است که مردم در روز قیامت نزد حضرت آدم علیه السلام می آیند که

آن‌ها را شفاعت کند وی خطای خویش را که به واسطه آن از بهشت بیرون شده، ذکر کرده و از شفاعت خودداری می‌کند که در آن روز، امر خویش را در نظر دارد. سپس مردم را به نزد حضرت نوح علیه السلام می‌فرستد، وی نیز خطای خویش را (دعا برای غرق کردن اهل زمین یا سؤال کردن از خداوند از روی عدم علم درباره فرزندش) ذکر می‌کند و از شفاعت خودداری می‌کند و سپس مردم به ترتیب نزد حضرت ابراهیم علیه السلام، حضرت موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام می‌روند و همه ایشان از شفاعت خودداری کرده و هریک از ایشان خطای خویش را ذکر کرده و از شفاعت خودداری می‌کنند. سپس حضرت عیسی مردم را به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرستد و در نهایت رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم را شفاعت می‌کند. این روایت غالباً در منابع اهل سنت نقل شده است. برای نمونه، به بخشی از آن که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اشاره می‌کنیم: «مردم نزد ابراهیم علیه السلام می‌آیند و می‌گویند: نزد خداوند برای ما شفاعت کن که بر ما (به رحمت و آمرزش) حکم کند، پس ابراهیم علیه السلام می‌گوید: من آن شفيعی که در نظر دارید نیستم، همانا من در اسلام سه دروغ گفته‌ام و امروز تنها امر خویش برایم مهم است، راوی گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به خدا سوگند با این سه دروغ از دین خدا دفاع نمود و آن سه عبارت‌اند از "إِنِّي سَقِيمٌ"، "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ" و سخن وی به ساره که [قولی انه اختی] و سپس می‌گوید: به نزد موسی علیه السلام بروید همان بنده‌ای که خداوند او را به رسالت و تکلم خویش برگزید.» (طیالسی، بی‌تا، ص ۳۵۴)^۳

لذا برخی از علما به این تعارض اشاره کرده‌اند. برای نمونه ابن‌منده اصفهانی (د ۱۳۳۹ق) در ذیل حدیث شفاعت می‌نویسد: «توجیهی که درباره این روایت گفته‌اند که مراد از آن، صورت کذب است با امتناع نمودن حضرت ابراهیم علیه السلام از شفاعت به‌خاطر آن و با غضب خداوند به‌خاطر آن عمل، منافات دارد.» (۱۴۲۲ق، ص ۱۳۲) مظفر (د ۱۳۸۱ق) در کتاب *دلائل الصدق*، در ذیل روایت شفاعت می‌نویسد: «این روایت بر این مطلب صراحت دارد که این امور واقع شده از انبیا در این روایت گناه است و حتی برخی از آن‌ها از گناهان کبیره است؛ همچون کذب و قتل نفس.» (مظفر، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۱۰۰) وی در ادامه، در خصوص ارتباط حدیث سه دروغ با حدیث شفاعت می‌نویسد: «این روایت موجب برگرداندن ظاهر روایات شفاعت، از خطا نمی‌شود بلکه

با آن تنافی و تعارض دارد، در غیر این صورت اگر کذب وی برای رضای خدا و یا دروغی ظاهری برای مصلحتی شرعی بوده باشد، عذرخواهی و ممانعت ابراهیم از شفاعت به سبب کذب و خطا هیچ معنایی ندارد.» (همان، ج ۴، ص ۱۰۲)

علامه طباطبایی نیز در ذیل دو روایت ابوهریره و روایت شفاعت، چنین تصریح کرده است: «مضمون این دو حدیث به اعتراف اهل بحث با اعتبار صحیح (و با قواعد دینی) سازگار نیست، برای اینکه اگر مراد از این دو حدیث این است که این سه دروغ درحقیقت دروغ نیست و ابراهیم توبه کرده - همچنان که از بعضی از الفاظ حدیث استفاده می شود، مثل آنچه در روایات دیگر هم هست که "ابراهیم علیه السلام هیچ دروغ نگفت مگر در سه جا و در هر سه جا هم در راه خدا دروغ گفت." و یا فرموده اند: "دروغ های ابراهیم علیه السلام درحقیقت دروغ نبود بلکه مجادله و محاجه برای دین خدا بود." پس چرا ابراهیم علیه السلام در حدیث قیامت و شفاعت خود را گناهکار خوانده، و به همین جهت از شفاعت گنهکاران اعتذار جسته است؟ این نوع حرف زدن، آن هم برای خدا اگر برای انبیا جایز باشد، درحقیقت از محنت هایی است که به خاطر خدا کشیده و جزو حسنات شمرده می شود نه جزو گناهان. البته در مباحث نبوت گفتیم که این گونه احتجاجات قطعاً برای انبیا علیهم السلام جایز نیست؛ زیرا باعث می شود که مردم به گفته ها و خبرهای آنان اعتماد ننموده و وثوق نداشته باشند. علاوه بر اینکه اگر این قسم حرف زدن دروغ شمرده شود و ارتکاب به آن از شفاعت نزد خداوند جلوگیری کند، باید گفت که "هذا ربی و هذا ربی" در هنگام دیدن ستاره، ماه و خورشید، مناسب تر و اولی است که دروغ مانع از شفاعت نزد خدا شود (برای اینکه آن دروغ ها دروغ بستن به بت بزرگ و دروغ گفتن به پادشاه و امثال آن بود، و این دروغ ها دروغ بستن به خداست، و ستاره و ماه و خورشید را به عنوان خدایی معرفی کردن است).» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۲۲۷-۲۲۸)

۲-۵-۳. تکذیب حدیث و عدم اعتبار آن

در میان علمای فریقین می توان به افراد متعددی اشاره کرد که این روایت را بی اعتبار، بی پایه و اساس دانسته اند:

الف. فخر رازی (د ۶۰۶ق) در ذیل تفسیر آیه «قال بل فعله کبیرهم هذا...» در پاسخ به

دیدگاه افرادی که این سخن از حضرت ابراهیم علیه السلام را دروغ دانسته و به حدیث «لم یكذب ابراهیم إلا ثلاث كذبات كلها فی ذات الله تعالى...» و «أن اهل الموقف إذا سألوا ابراهیم الشفاعة قال: إني كذبت ثلاث كذبات» احتجاج کرده، و بر این باورند که هیچ بعید نیست که خداوند برای مصلحتی که تنها خودش می داند به حضرت ابراهیم علیه السلام اذن داده باشد که چنین دروغی بگوید، این گونه تصریح کرده است: «این دیدگاه قابل قبول نیست اما خبر اول، نسبت کذب دادن به راویان آن اولی است از نسبت کذب دادن به انبیا و دلیل قاطع بر این وجود دارد که اگر بر انبیا جایز بود که برای مصلحتی دروغ بگویند و خداوند اذن دروغ به آنها بدهد، می توان این احتمال در همه آنچه که انبیا خبر داده اند و نیز در همه آنچه را که خداوند باز آن خبر داده، محتمل بدانیم و براین اساس اعتماد و اطمینان به شرایع الهی باطل و از بین می رود و احتمال تهمت در همه آنها راه می یابد. و نیز اگر این روایت صحیح باشد، بر تعریض حمل می شود؛ همان گونه که فرمود: "إن فی المعارض لمندوحة عن الكذب" در تعریض های گفتاری زمینه وسیعی در رهایی از دروغ گفتن وجود دارد. و در ادامه تصریح می کند که هرگاه حمل کلام بر ظاهر کذب ممکن باشد بدون نسبت دادن کذب به انبیا در این صورت جز زندق کسی نسبت کذب به انبیا نمی دهد.» (فخر رازی، ۱۴۲۲ق، ج ۲۲، ص ۱۵۶)

وی در در ذیل آیه ۲۴ از سوره یوسف نیز این گونه تصریح کرده است: «برخی از حشویه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که فرمود: "ما كذب ابراهیم علیه السلام إلا ثلاث كذبات"، اولی این است که این قبیل اخبار را قبول نکنیم و اگر منکری بگوید اگر این روایت را قبول نکنیم تکذیب راویان آن لازم می آید؟ می گوئیم: اگر این روایت را قبول کنیم، حکم به تکذیب ابراهیم لازم می آید و اگر آن را نپذیریم، حکم به تکذیب راویان لازم می آید و بی تردید صیانت ابراهیم از کذب اولی از صیانت گروهی از مجاهیل از کذب است و دیگر اینکه چه کسی برای ما ضمانت می کند کسانی که این قول را از مفسران نقل کرده اند، راستگو و یا دروغگو بوده اند.» (همان، ج ۱۸، ص ۴۴۳) و در ذیل آیه ۸۹ سوره صافات درباره این روایت می نویسد: «شایسته نیست که این حدیث مورد قبول واقع شود؛ زیرا نسبت کذب به ابراهیم جایز نیست و اگر کسی بگوید چگونه می توان به کذب راویان عادل حکم کرد؟! می گوئیم: هنگامی که میان نسبت دادن

کذب به راوی و ابراهیم خلیل تعارض قرار گیرد، ضرورتاً معلوم است که نسبت کذب دادن به راوی اولی است. دیگر اینکه چرا ممکن نباشد که مراد از کذب در این روایت خبری شبیه به کذب باشد؟! (همان، ج ۲۶، ص ۳۴۲) وی در کتاب عصمة الانبیاء در ادامهٔ مباحثش در دفاع از عصمت حضرت ابراهیم علیه السلام دربارهٔ روایت مذکور می نویسد: «این روایت از اخبار آحاد است پس با دلیل قطعی که بیان کردیم نمی تواند معارضه کند؛ وانگهی اگر صحیح باشد حمل بر سخنی می شود که ظاهرش کذب است.» (همان، ۱۴۰۶ق، ص ۵۹-۶۰)

ب. نظام نیشابوری (د پس از ۷۲۸ق) مراد از روایت مذکور را تعریض دانسته، لکن از آنجا که صورت آن مانند صورت کذب است، به کذب تعبیر شده است. (نظام نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۱۶۵) وی در جای دیگری می نویسد: «طاعنان به عصمت انبیا ادعا نموده اند که این سخن از ابراهیم دروغ است و با حدیث "إن ابراهیم لم یکذب إلا ثلاث کذبات" بر دیدگاه خویش تأکید کردند، لکن علما دو جواب به این امر داده اند: اول اینکه آن دروغ بوده البته با این توضیح که کذب به ذاته قبیح نیست بلکه به دلیل اشتغال آن بر مفسده، قبیح است و گاه کذب، امری حسن می شود هنگامی که مشتمل بر مصلحتی مانند نجات دادن پیامبر و اموری از این قبیل باشد، و بطلان این قول واضح است؛ زیرا اگر ما دروغ گفتن پیامبر را برای مصلحتی جایز بدانیم، قطعاً اعتماد و اطمینان به شرایع از بین می رود، جواب دوم دروغ نبودن آن است.» وی در ادامه وجوه متعددی در تأویل آیهٔ مذکور بیان کرده است. (همان، ج ۵، ص ۳۱-۳۲) وی در ذیل «أئمی سقیم» با اشاره به حدیث «لم یکذب ابراهیم إلا ثلاث کذبات» به دو قول دروغ مصلحتی و راست بودن آن اشاره کرده و قول دوم را اقوی دانسته و می نویسد: «اقوی این است که این سخنی راست است؛ زیرا کذب قبیح است هر چند که مشتمل بر مصلحتی باشد و اما در حدیث مذکور، نسبت دادن کذب به راوی آن اولی از نسبت دادن کذب به پیامبر خداست. (همان، ج ۵، ص ۵۶۸)

ج. ابوالفتوح اسفراینی نیز از جمله افرادی است که این روایت را صحیح ندانسته است. ابن جوزی در *المنتظم*، در جمله وقایع سال ۵۲۱ قمری این مطلب را نوشته است: «از ابوالفتوح اسفراینی که به حدیث شناختی نداشت و در حوزهٔ حدیث به

شیوه قصاص بود، درباره حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «ما کذب ابراهیم إلا ثلاث کذبات» سؤال کردند، ابوالفتوح گفت: این حدیث، صحیح نیست. (ابن جوزی، ۴۱۲ق، ج ۱۷، ص ۲۴۵) در حالی که این حدیث در کتب صحیح نقل شده است. این مطلب را ذهبی (د ۷۴۸ق) نیز در تاریخش نقل کرده است. (ذهبی، ۴۱۳ق [الف]، ج ۳۶، ص ۹) البته وی دلیل عدم صحت (ضعف سندی و یا ضعف محتوایی) این روایت را بیان نکرده است.

د. سید مرتضی (د ۴۳۶ق) نیز در ذیل روایت سه دروغ تصریح می کند: «با ادله عقلی که هیچ احتمال دیگر و خلاف ظاهر در آن نیست بیان کردیم که دروغ بر انبیا ﷺ جایز نیست؛ لذا هر خبری برخلاف آن وارد شود نباید به آن توجه شود و بر کذب بودن آن قطعاً حکم می شود در صورتی که نتوان تأویل صحیحی متناسب با ادله عقلی برای آن تصور نمود، پس اگر تأویلی منطبق با ادله عقلی ممکن باشد، این گونه تأویل می کنیم و میان آن و ادله عقلی هماهنگی ایجاد می کنیم.» (سید مرتضی، بی تا، ص ۲۴)

وی در ادامه می نویسد: «اما ادعای برخی که بر این باورند که پیامبر ﷺ فرمود: ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ جز سه مورد دروغی نگفت، دیدگاه بهتر این است که این روایت، دروغ بستن بر پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا ایشان بهتر می داند که چه اموری بر انبیا جایز و چه اموری بر آنها جایز نیست. و اگر این روایت صحیح باشد، احتمال دارد که مراد از آن این باشد که آن سه مورد، ظاهرش کذب است و از حیث ظاهر امر، کذب بر آن اطلاق شده و لکن درحقیقت کذب نیست. (همان، ص ۲۵) وی نیز در جای دیگری در ذیل روایت ابوهریره از رسول خدا ﷺ تصریح می کند: اگر این روایت صحیح باشد، مراد از آن این است که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَامُ عملی انجام داده که ظاهر آن کذب است [نه اینکه درحقیقت کذب باشد]. (همان، ص ۸۵)

هر شیخ طوسی (د ۴۶۰ق) نیز در تفسیر آیه «قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا...» ابتدا وجوه متعددی در تأویل آن ذکر کرده، سپس می نویسد: «براساس این تأویل، عبارت مذکور خبریه نیست؛ لذا لازم نمی آید که کذب باشد و کذب به دلیل کذب بودن آن، امری قبیح است و به هیچ وجه حسن نخواهد بود، چه اینکه در آن نفع و یا دفع ضرری باشد. در

هر حالتی قبايح بر انبیا جایز نیست و اما روایت نقل شده از پیامبر ﷺ که فرمود: "لم یكذب ابراهیم إلا ثلاث کذبات کلها فی الله" این خبری است که هیچ اصل و اساسی ندارد و اگر کذب بنا بر وجهی حَسَن بود، همان گونه که برخی از جهال می پندارند، از قدیم الایام نیز این کذب جایز می بود. و چنین پنداشتند که آن سه دروغ "فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا"، "إِنِّي سَتِيمٌ" و [إنها اختی] هنگامی که پادشاه جبار خواست او را بگیرد، است، حتی برخی بر این باورند که خداوند به وی اذن دروغ گفتن داد و این باطل است؛ زیرا اگر خداوند به وی اذن دروغ گفتن می داد، کذب، حَسَن می شد و بیان کردیم که دروغ در همه حالات قبیح است. (طوسی، بی تا، ج ۷، ص ۲۵۹-۲۶۰) و در ذیل آیه «إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (صافات: ۸۴) پس از ذکر وجوه متعددی در تأویل آن، جایز بودن کذب در کید را باطل دانسته به این دلیل که کذب قبیح است و به هیچ وجه حَسَن نمی شود و پس از اشاره به روایت سه دروغ (ما کذب ابی ابراهیم الا ثلاث کذبات یحاجز بها عن ربه) از رسول خدا ﷺ، آن را خبر واحدی دانسته که بر آن هیچ اعتمادی نیست و می نویسد: پیامبر ﷺ بهتر می داند که چه اموری بر انبیا جایز و چه اموری بر ایشان جایز نیست و ادله عقلی بر این دلالت می کند که بر انبیا جایز نیست که در آنچه که از ناحیه خدا ادا می کنند دروغ بگویند؛ چراکه این دروغ موجب می شود که به هیچ کدام از اخبار آن ها اعتماد نتوان کرد و نیز دروغ بر آن ها در غیر آنچه که از ناحیه خدا ادا می کنند، نیز جایز نیست؛ زیرا موجب عدم پذیرش سخنان ایشان می شود. لذا باید با قاطعیت چنین حکم کرد که این روایت هیچ اصل و اساسی ندارد و اگر صحیح باشد، معنای آن چنین است که ظاهر آن از مظاهر کذب است؛ هر چند که درحقیقت کذب نیست. (همان، ج ۸، ص ۵۱۰)

و. طبرسی (د ۵۴۸ق) نیز در تفسیرش این روایت را قابل اعتماد ندانسته و با دیدگاهی شبیه دیدگاه شیخ طوسی، ادله عقلی را بیانگر عدم جواز کذب در اخبار ایشان دانسته به دلیل اینکه این ها موجب شک در اخبار ایشان می شود و تعریض بودن سخنان ابراهیم علیہ السلام را محتمل دانسته؛ چراکه تعریض در هنگام ضرورت مباح بوده و پس از اشاره به حدیث صحیح نبوی «إن الكذب لا یصلح فی جد و لا هزل» با دلالت ادله عقلی کذب را به دلیل کذب بودن آن قبیح دانسته که به هیچ وجه حَسَن نخواهد شد و در

جای دیگر نیز کذب را بر انبیا جایز ندانسته؛ به این دلیل که موجب بی‌اعتمادی به سخنان ایشان می‌شود و شأن امنای الهی و برگزیدگان وی از این امر برتر است. (طبرسی، ۱۳۷۲ش، ج ۷، ص ۸۶ و ج ۸، ص ۷۰۳)

ز. ابوالفتوح رازی (د حدود ۵۴۴ق) نیز دربارهٔ روایت ابوهریره از رسول خدا ﷺ می‌نویسد: «این خیر آحاد است و ایجاب علم نکند، و برای او از آنچه معلوم و مقطوع علیه باشد دست بندارند، اگر تسلیم کنیم گوییم معنی آن است که ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام هیچ سخن نگفت که ظاهر آن دروغ بود الا سه بار.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۳، ص ۲۴۲)

ح. علامه حلی (د ۷۲۶ق) نیز در ذیل روایت شفاعت و روایت سه دروغ می‌نویسد: «چگونه برای آن‌ها جایز است که به انبیا نسبت دروغ می‌دهند و چگونه می‌توان به شریعت آن‌ها اعتماد کرد درحالی که به دروغ عمدی ایشان اعتراف می‌کنند.» (حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۱۵۲-۱۵۳)

ط. بروجردی (د ۱۲۷۷ق) در تفسیر الصراط المستقیم، این روایت را افتراپی بر آن حضرت دانسته است. (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ج ۴، ص ۲۹۶)

ی. شهید محمدباقر حکیم نیز بر این باور است که برای ما هیچ ممکن نیست مگر اینکه این حدیث را از اسرائیلیات بدانیم به دلیل محتوایی که در آن به صورت زشتی حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام متهم به کذب شده است؛ به خصوص اینکه داستان دروغ سوم، در قرآن کریم نیامده و برای هریک از این موارد می‌توان تفسیر روشنی بیان کرد. (حکیم، ۱۴۱۷ق، ص ۲۹۵)

ک. آیت‌الله معرفت نیز این روایت را شبهه به اسرائیلیات دانسته است. (معرفت، ۱۴۲۳ق، ص ۲۸)

ل. آیت‌الله سبحانی نیز می‌نویسد: «در سقم این حدیث همین کافی است که این حدیث از روایات ابوهریره بوده و همین‌طور در دروغین بودن این روایت همین کافی است که از اسرائیلیاتی است که در تورات تحریف شده، وارد گشته و شگفت اینکه راویان این حدیث بر شیعه به دلیل اعتقاد به تقیه اشکال می‌گیرند و تقیه را مستلزم کذب می‌دانند، درحالی که تقیه از قبیل معاریض است که قرآن کریم و سنت شریف آن

را در شرایط خاص برای اشخاص معینی جایز دانسته است. (سبحانی، بی تا، ص ۱۳۴) م. آیت الله سید علی میلانی نیز این روایت از ابوهریره در صحیح بخاری و مسلم را در زمرة احادیث موضوعه و باطل در باب «من الاحادیث الموضوعة و الباطلة فی الصحیحین» در کتاب التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن بیان کرده است. (میلانی، ۱۴۲۶ق، ص ۳۵۵-۳۵۶)

۳. بررسی احتمال ترک اولی

یکی از پاسخ‌های قابل توجه در تبیین برخی از آیات موهوم، عدم عصمت انبیاء علیه السلام احتمال ترک اولی و مندوب است، شیخ مفید (د ۴۱۳ق) در تصحیح الاعتقاد، در خصوص عصمت چنین تصریح کرده است: «انبیا و ائمه علیهم السلام پس از ایشان، در حال نبوت و امامتشان از همه کبائر و صغائر معصوم هستند و عقل، ترک عمل مندوب را نه از روی عمد بر تقصیر و عصیان، بر ایشان جایز می‌داند و بر ایشان ترک عمل واجب، جایز نیست. البته پیامبر ما و ائمه ما علیهم السلام از ترک عمل مندوب و واجب پیش از زمان به امامت رسیدن و پس از آن نیز سالم هستند.» (۴۱۳ق [د]، ص ۱۲۸-۱۲۹) وی در الفصول المختارة نیز تصریح می‌کند: «از انبیاء علیهم السلام گناهی به سبب ترک واجب سر نمی‌زند و بر ایشان خطا در آن و نیز سهوی که آن‌ها را در آن بیندازد جایز نیست؛ هر چند که ترک عمل مستحب و مندوب آن‌هم نه از روی قصد و تعمد بر ایشان جایز است و هرگاه ترک مستحب و مندوبی از ایشان سرزند، سریعاً به آن آگاه می‌شوند پس در سریع‌ترین و نزدیک‌ترین زمان ممکن از آن عمل اجتناب می‌کنند (و به سوی خداوند توبه و انابه می‌کنند) اما پیامبر ما خصوصاً و امامان از ذریه وی پس از نبوت و امامت هیچ صغیره‌ای از آن‌ها از قبیل ترک واجب و ترک عمل مندوب از آن‌ها سر نمی‌زند به دلیل برتری ایشان از حجت‌های پیشین.» (مفید، ۴۱۳ق [ب]، ص ۱۰۳-۱۰۴)

براین اساس، نکته دیگری که در خصوص آن سه مورد باید توجه کرد، این است که از ظاهر آیات قرآن کریم می‌توان دریافت که سخنان «هذا ربی»، «فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا»، «فَقَالَ اِنِّي سَقِيمٌ» از حضرت ابراهیم علیه السلام حتی ترک اولی نیز نبوده است؛ زیرا شیوة قرآن در بیان ترک اولی درباره انبیا چنین است که پس از بیان ترک اولی از ناحیه پیامبران، بلافاصله توبه و استغفار ایشان را ذکر می‌کند. برای نمونه درباره حضرت آدم علیه السلام چنین

آمده است: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (بقره: ۳۶ و ۳۷) و نیز می فرماید: «فَدَلَّكُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجِرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاءَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ نَادَيْتُهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تَلْكُمَا الشَّجِرَةَ وَ أَقُلَّ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (اعراف: ۲۲-۲۳) و نیز می فرماید: «فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوَاءَاتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَ هَدَىٰ» (طه: ۱۲۱-۱۲۲)

و نیز در بیان ترک اولی در داستان کشتن آن قبطی توسط حضرت موسی علیه السلام می فرماید: «... فَاسْتَعَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ قَالَ رَبِّ اِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (قصص: ۱۵-۱۶)

و نیز در بیان داستان حضرت نوح علیه السلام می فرماید: «وَ نَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنِّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَ اِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَ اَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ قَالَ يُنوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرٌ صَالِحٌ فَلَا تَسْلُنْ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعْطَكَ اَنْ تَكُونَ مِنَ الْبَاطِلِينَ قَالَ رَبِّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ اَنْ اَسْلُكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَ اِلَّا تَغْفِرْ لِي وَ تَرْحَمْنِي اَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ» (هود: ۴۵-۴۷)

و نیز درباره حضرت داود علیه السلام می فرماید: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ اِلَىٰ نَعَاجِهِ وَ اِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا وَ عَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ وَ قَلِيْلٌ مَّا هُمْ وَ ظَنَّ دَاوُدُ اَنَّهَا فَتْنَةٌ فَاَسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَ اِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَّآبٍ» (ص: ۲۵)

اما در داستان حضرت ابراهیم علیه السلام بر فرض تحقق ترک اولی، اصلاً سخنی از استغفار و توبه او ذکر نشده است بلکه پیش از بیان «هَذَا رَبِّي» (انعام: ۷۶-۷۸) می فرماید: «وَ كَذٰلِكَ نُرِي اِبْرٰهِيْمَ مَلَكُوْتِ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ وَ لِيَكُوْنَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ» (انعام: ۷۵) و پس از این داستان می فرماید: «وَ تَلٰكُ حُجَّتُنَا آتِيْنَاهَا اِبْرٰهِيْمَ عَلٰى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَآءٍ اِنَّ رَبَّكَ حَكِيْمٌ عَلِيْمٌ» (انعام: ۸۳) و نیز پیش از داستان شکستن بت ها که مشتمل بر دو مورد دیگر است، می فرماید: «وَ اِنِّ مِّنْ شِيعَتِهِ لَآبْرٰهِيْمَ اِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ» (صافات: ۸۳-۸۴)

لذا این طلیعه و آن حسن ختام در این آیات، هرگونه اتهامی را از وی از بین می‌برد. در واقع می‌توان چنین استنباط کرد که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن موارد مذکور، حتی مرتکب ترک اولی نیز نشده است، بلکه براساس همه این سخنان و احتجاج‌های وی، حجت‌هایی بوده که از ناحیه خدا به وی عطا شده و آن سخنان از پیامبری صادر شده که خداوند ملکوت آسمان‌ها و زمین را به وی نشان داده و به مقام یقین رسیده و دارای قلب سلیم بوده است.

اما دیدگاه مجاهد بن جبر (د ۱۰۴ق) که آیه «وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ» (شعراء: ۸۲) را همان سه دروغ حضرت ابراهیم علیه السلام دانسته است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۹، ص ۵۳-۵۴)، هیچ‌گونه مؤیدی ندارد و با جوهی که در تأویل آن موارد گفته شد، تعارض دارد لذا این دیدگاه معتبر نیست. زمخشری (د ۵۳۸ق) در رد این دیدگاه این‌گونه تصریح کرده است: «گفته شده که مراد از "خَطِيئَتِي" در این آیه "إِنِّي سَقِيمٌ"، "بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ" و سخن وی به ساره [هی‌اختی] است؛ لکن این موارد از قبیل تعریض در کلام و تخیلاتی برای کافران است و خطایی نیست که برای آن آمرزش طلب کند. حال اگر بگویی حال که از ایشان به جز صغائر سر نمی‌زند و آن‌هم آمرزیده می‌شود، پس چرا ابراهیم برای خویش خطیئه و یا خطاهایی را ثابت و محقق دانسته و امید دارد که آمرزیده شود؟ در جواب می‌گوییم که استغفار انبیا، تواضع ایشان نزد خداوند و درهم‌شکستن خویش نزد وی است و «أَطْمَعُ» بر این سخن دلالت می‌کند و ابراهیم علیه السلام با قاطعیت قائل مغفرت نشد و در این امر تعلیمی بر امت‌های آن‌هاست و اینکه لطفی باشد برای ایشان در اجتناب از معاصی و برحذر بودن از آن و طلب مغفرت از آنچه از آن‌ها سرزده (قصور).» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۳، ص ۳۱۹-۳۲۰)

به گفته علامه طباطبایی نسبت دادن ابراهیم علیه السلام خطا و گناه به خود، باینکه آن جناب از گناه معصوم بود، دلیل بر آن است که مرادش از خطیئه، معصیت به معنی مخالفت اوامر مولوی الهی نبوده؛ زیرا خطیئه و گناه مراتبی دارد و هرکس به حسب مرتبه‌ای که از عبودیت خدا دارد، در همان مرتبه خطیئه‌ای دارد، هم‌چنان که فرموده‌اند: «حسنات الابرار سیئات المقربین»؛ خوبی‌های نیکان برای مقربان درگاه حق، بدی و گناه به شمار می‌رود، و به همین سبب است که خداوند به پیامبرش صلی الله علیه و آله فرمود: «وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ» آری

خطیئه از مثل ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام عبارت است از اینکه برای ضروریات زندگی از قبیل خواب و خوراک و آب و امثال آن نتواند در تمامی دقایق زندگی به یاد خدا باشد؛ هرچند که همین خواب و خوراک و سایر ضروریات زندگی اطاعتی است و چگونه ممکن است خطیئه غیر این معنا را داشته باشد؟ و حال آنکه خداوند تصریح کرده به اینکه آن جناب منخلص خداست و غیر خدا احدی از آن جناب سهم ندارد و شریک نیست و در این باره فرموده: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ». (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۵، ص ۲۸۵)

نتیجه‌گیری

۱. روایت «لم یكذب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام قط إلا ثلاث مرات...» اگرچه مشهور است، ابوهریره که برخی وی را کذاب دانسته‌اند، در نقلان متفرد بوده و در برخی از منابع این روایت به نحو موقوف از وی و در برخی دیگر به واسطه وی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده است؛ لذا اضطراب در اسناد این روایت به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن به وضوح دیده می‌شود. به لحاظ محتوایی نیز این روایت، صراحت در کذب آن حضرت دارد و روایت مشهور شفاعت و دیدگاه برخی از علما همچون طبری، ثعلبی و میبدی نیز مؤید این مطلب است. از سوی دیگر، تنها مستند داستان دروغ سوم درباره ساره، تورات تحریف شده است؛ لذا احتمال جعل و اسرائیلی بودن آن همان گونه که برخی از دانشمندان تصریح کرده‌اند، بیشتر می‌شود.

۲. بررسی موارد اتهام به کذب نشان می‌دهد نه تنها هیچ کذبی صورت نگرفته است، بلکه وجوه صحیح در تأویل آن سخنان وجود دارد و حتی احتمال ترک اولی نیز در این موارد وجود ندارد.

۳. تصریح به دروغ گفتن حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام و تأویل گرایی در این روایت، اگرچه دو دیدگاه متفاوت و مشهور در میان اهل سنت است، اساس آن دو، اعتبار و اعتماد به صحت آن روایت و اعتماد به صحاح سته و دیگر منابع روایی و تفسیری این روایت است که دیدگاه اول ناشی از بدفهمی در مدلول آیات و جایگاه حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام در قرآن است. در خصوص دیدگاه دوم نیز حدیث شفاعت مبنی بر کذب و ارتکاب گناه توسط حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام به خوبی با دیدگاه تأویل‌گرایان این حدیث در تعارض

است. افزون بر اینکه در میان اهل سنت، برخی چون ابوالفتح اسفراینی، فخر رازی و نظام نیشابوری و در میان امامیه برخی چون سید مرتضی، شیخ طوسی، فضل بن حسن طبرسی، ابوالفتح رازی، و نیز دیگران بر عدم اعتبار و بی‌پایه و بی‌اساس بودن آن و وضع و بطلان آن تأکید کرده‌اند.

۴. عدم اعتبار و عدم صحت این روایت نزد برخی همچون ابوالفتح اسفراینی، فخر رازی و نظام نیشابوری نشان می‌دهد که احتمالاً در قرون ششم، هفتم و هشتم صحاح شش‌گانه هنوز جایگاه و اعتبار کنونی را در میان اهل سنت نداشته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. درخصوص جنبه نوآوری این نوشتار گفتنی است که تشکیل رجوع به مصادر اولیه این روایت و تشکیل خانواده حدیث، عرضه حدیث به قرآن، تأکید بر جایگاه سیاق در تصحیح بدفهمی و کج‌فهمی آیات، اشاره به تأویلات صحیح در موارد اتهام به کذب درباره حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام با بهره‌گیری از تفاسیر فریقین، دسته‌بندی و تحلیل دیدگاه‌های اساسی درخصوص روایت مذکور و بررسی احتمال ترک اولی بیانگر ابعاد نوآوری در این پژوهش است.

۲. توریه عبارت است از «أن یرید بلفظٍ معنیً مطابقاً للواقع و قصد من إلقائه أن یفهم المخاطب منه خلاف ذلك، مما هو ظاهر فیه عند مطلق المخاطب، أو المخاطب الخاص». (انصاری، ۱۴۰۱ق، ج ۲، ص ۱۷) وی در ادامه با استدلال عقلی و روایی، توریه را کذب ندانسته است و می‌نویسد: «امامیه تصریح به وجوب توریه هنگام ضرورت کرده‌اند به اینکه به چیزی توریه نماید که او را از کذب خارج سازد». (همان، ص ۱۹) آیت‌الله خوئی نیز در تبیین این عبارات، توریه را موضوعاً از مورد کذب خارج دانسته است و در ادامه، فرع این مطلب را این دانسته که جواز توریه اختصاص به مورد اضطرار و مانند آن ندارد بلکه اساساً توریه، موضوعاً خارج از کذب است. (خوئی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹۸) ناگفته نماند که توریه از نوع معاریض در کلام است، مراد از «معاریض در کلام» به گفته جوهری همان «التوریة بالشئی عن الشئی» است و در ادامه به عبارت «إن فی المَعَارِضِ لِمندوحة عن الكذب» اشاره کرده است. (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۳، ص ۱۰۸۷)

۳. این روایت در آثار دیگر نیز با اختلاف در متن نقل شده است. (نک: عبدالله ابن مبارک، ۱۴۱۱ق، ۵۳-۵۴؛ ابن ابی شیبیه، ۴۰۹ق، ج ۷، ص ۴۱۷؛ ابن راهویه، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۲۲۷-۲۲۹؛ ابن حنبل، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۸۲-۲۸۱ و ۲۹۵-۲۹۶؛ ج ۳، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ عبدبن حمید، ۴۰۸ق، ص ۳۵۷؛ بخاری، ۴۰۱ق، ج ۵، ص ۲۲۵-۲۲۷؛ مسلم، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۲۹-۱۳۰؛ ابن ماجه، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۴۴۲-۱۴۴۳؛ حارث بن ابی‌اسامة، بی‌تا، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ عمرو بن ابی‌عاصم، ۴۱۳ق، ص ۳۵۹-۳۶۱؛ نسائی، ۱۴۱۱ق،

ج ۶، ص ۴۴۰-۴۴۱؛ ابویعلی، ج ۲، ص ۳۱۰ و ج ۴، ص ۲۱۳-۲۱۶ و ج ۵، ص ۳۹۶-۳۹۸؛ ابن حبان، ۱۴۱۴ق، ج ۱۴، ص ۳۷۷-۳۸۳؛ ابن منده، ۱۴۲۲ق، ص (۴۸) این روایت با اختلاف قابل توجهی در برخی از آثار متقدم امامیه نیز نقل شده، برای نمونه در بخشی از روایت مرسله عیاشی از خیشمه از امام صادق علیه السلام چنین ذکر شده است: «فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ إِنَّمَا سَقِيمٌ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ كَلَّمَ اللّٰهَ تَكْلِيمًا (موسی)». (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲، ص ۳۱۰-۳۱۳) و نیز با اختلاف قابل توجه در قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۲، ص ۲۵.

منابع

۱. قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دارالقرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی)، ۴۱۵ق.
۲. آمدی، سیف الدین، *أبکار الافکار فی أصول الدین*، تحقیق احمد محمد مهدی، قاهره: دارالکتب، ۱۴۲۳ق.
۳. ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغة*، قم: انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
۴. ابن ابی شیبہ کوفی، *المصنف*، تحقیق سعید اللحام، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق.
۵. ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی (شیخ صدوق)، *معانی الاخبار*، چ ۱، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۳ق.
۶. ابن جزی، محمد بن احمد، *التسهیل لعلوم التنزیل*، تحقیق عبدالله خالدی، بیروت، دارالارقم بن ابی الارقم، ۱۴۱۶ق.
۷. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن، *زاد المسیر فی علم التفسیر*، تحقیق عبدالرزاق المهدي، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۲۲ق.
۸. _____، *المنتظم فی تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۹. ابن حبان، صحیح ابن حبان، بی جا: مؤسسة الرساله، ۱۴۱۴ق.
۱۰. ابن حجر، *تقریب التهذیب*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۱۱. ابن راهویه، اسحاق، *مسند ابن راهویه*، تحقیق عبدالغفور عبدالحق و حسین برد بلوسی، المدینه المنوره: مکتبه الایمان، ۱۴۱۲ق.
۱۲. ابن سعد، محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.
۱۳. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، *مشابه القرآن و مختلفه*، قم: انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ق.

۱۴. ابن عساکر، علی بن حسن دمشقی، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۵ق.
۱۵. ابن قتیبه دینوری، عبدالله بن مسلم، تأویل مختلف الحدیث، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا [الف].
۱۶. همو، تأویل مشکل القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا [ب].
۱۷. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق محمدحسین شمس‌الدین، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۱۹ق.
۱۸. ابن ماجه قزوینی، محمد بن یزید، سنن ابن ماجه، تحقیق محمدفؤاد عبدالباقی، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۱۹. ابن منده اصفهانی، الایمان، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.
۲۰. ابوحیان اندلسی، محمد بن یوسف، البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق صدقی محمد جمیل، بیروت: دارالفکر، ۱۴۲۰ق.
۲۱. ابوداود سجستانی، ابن أشعث، سنن أبی داود، تحقیق سعید محمد اللحام، چ ۱، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۰ق.
۲۲. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق دکتر محمدجعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان‌قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
۲۳. احمد بن حنبل، مسند احمد، بیروت: دار صادر، بی تا.
۲۴. اصبهانی، القول الصراح فی البخاری و صحیحہ الجامع، به کوشش شیخ حسین هرساوی و شیخ جعفر سبحانی، چ ۱، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۲ق.
۲۵. انصاری، مرتضی، کتاب مکاسب المحرمه، چ ۱، قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.
۲۶. بخاری، صحیح البخاری، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۱ق.
۲۷. بروجردی، سید حسین، تفسیر الصراط المستقیم، تحقیق غلامرضا مولانا بروجردی، چ ۱، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۶ق.
۲۸. بغوی، حسین بن مسعود، معالم التنزیل فی تفسیر القرآن، تحقیق عبدالرزاق المهدی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۲۹. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق محمد عبدالرحمن المرعشلی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
۳۰. بیهقی، احمد بن حسین، الاسماء و الصفات، تحقیق عبدالرحمن عمیره، چ ۱، بیروت: دارالجیل، ۱۴۱۷ق.
۳۱. _____، السنن الکبری، بیروت: دارالفکر، بی تا.

٣٢. ترمذی، سنن الترمذی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، ج ٢، بیروت: دارالفکر، ١٤٠٣ق.
٣٣. ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، *الکشف والبیان عن تفسیر القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ١٤٢٢ق.
٣٤. جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق احمد عبدالغفور عطار، بیروت: دارالعلم للملایین، ١٤١٠ق.
٣٥. حارث بن ابی اسامه، *بغیة الباحث عن زوائد مسند الحارث*، تحقیق مسعد عبدالحمید محمد السعدنی، قاهره: دارالطلائع، بی تا.
٣٦. حافظ اصفهانی، ذکر اخبار اصبهان، بریل، لیدن المحروسة، ١٩٣٤م.
٣٧. حکیم، سید محمدباقر، *علوم القرآن*، ج ٣، قم: مؤسسه الهادی، ١٤١٧ق.
٣٨. حلی، حسن بن یوسف، *نهج الحق و کشف الصدق*، قم: مؤسسه دارالهجرة، ١٤٠٧ق.
٣٩. خویی، سید ابوالقاسم موسوی، *المکاسب- مصباح الفقاهة*، محمدعلی توحیدی، بی جا: بی نا، بی تا.
٤٠. ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر والاعلام*، تحقیق عمر عبدالسلام تدمری، ج ٢، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤١٣ق [الف].
٤١. _____، *تذکره الحفاظ*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
٤٢. _____، *سیر اعلام النبلاء*، بیروت، مؤسسه الرسالة، ١٤١٣ق [ب].
٤٣. زمخشری، محمود بن عمر، *الکشاف*، بیروت: دارالکتب العربی، ١٤٠٧ق.
٤٤. سبحانی، جعفر، *عصمة الانبیاء (علیهم السلام)*، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، بی تا.
٤٥. سرخسی، محمد بن احمد، *المبسوط*، بیروت: دارالمعرفة، ١٤٠٦ق.
٤٦. سمرقندی، نصر بن محمد، *بحرالعلوم (تفسیر السمرقندی)*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
٤٧. سید مرتضی، علی بن حسین، *تنزیه الانبیاء و الائمة (علیهم السلام)*، قم: انتشارات شریف رضی، بی تا.
٤٨. صنعانی، عبدالرزاق، *تفسیر القرآن*، تحقیق مصطفی مسلم محمد، ج ١، ریاض: مکتبة الرشد، ١٤١٠ق.
٤٩. طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ١٤١٧ق.
٥٠. طبرانی، سلیمان بن احمد، *مسند الشامیین*، تحقیق حمدی عبدالمجید السلفی، ج ٢، بیروت: مؤسسه الرسالة، ١٤١٧ق.
٥١. _____، *المعجم الاوسط*، بی جا: دارالحرمین، ١٤١٥ق.
٥٢. طبرسی، احمد بن علی، *الاحتجاج*، مشهد: نشر مرتضی، ١٤٠٣ق.
٥٣. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، به کوشش محمدجواد بلاغی، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ١٣٧٢ش.
٥٤. _____، *المؤتلف من المختلف بین أئمة السلف*، تحقیق کاظم مدیرشانه چی و دیگران، ج ١،

- مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة، ۱۴۱۰ق.
۵۵. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم والملوک (تاریخ الطبری)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث، ۱۳۸۷ق.
۵۶. _____، *جامع البیان فی تفسیر القرآن*، بیروت: دارالمعرفة، ۱۴۱۲ق.
۵۷. طوسی، محمد بن حسن، *الخلاف*، تحقیق علی خراسانی و دیگران، ج ۱، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ق.
۵۸. _____، *التبیان فی تفسیر القرآن*، به کوشش احمد قصیر عاملی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۵۹. _____، *المبسوط فی فقه الامامیة*، تحقیق سید محمدتقی کشفی، تهران: المکتبة المرتضویة لاحیاء الآثار الجعفریة، ۱۳۸۷ق.
۶۰. طیالسی، سلیمان بن داوود، *مسند اَبی داوود الطیالسی*، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۶۱. عبد بن حمید بن نصر، *منتخب مسند عبد بن حمید*، تحقیق السید صبحی البدری السامرائی و محمود محمد خلیل صعیدی، ج ۱، بی جا: مکتبة النهضة العربیة، ۱۴۰۸ق.
۶۲. عبدالله بن حبان، *طبقات المحدثین بأصبهان*، تحقیق عبدالغفور عبدالحق و حسین بلوشی، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۲ق.
۶۳. عبدالله بن المبارک، *مسند ابن المبارک*، تحقیق مصطفی عثمان محمد، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۱ق.
۶۴. عمرو بن ابی عاصم، *کتاب السنة*، به قلم محمد ناصرالدین آلبانی، ج ۳، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۱۳ق.
۶۵. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، به کوشش سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: چاپخانه علمیه، ۱۳۸۰ق.
۶۶. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *اللوامع الالهیة فی المباحث الکلامیة*، به کوشش شهید قاضی طباطبایی، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ق.
۶۷. فخرالدین رازی، محمد بن عمر، *عصمة الانبیاء*، قم: مطبعة الشهید منشورات کتبی النجفی، ۱۴۰۶ق.
۶۸. _____، *مفاتیح الغیب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
۶۹. فراء، یحیی بن زیاد، *معانی القرآن*، تحقیق احمد یوسف نجاتی و محمد علی نجار، مصر: دارالمصریة، بی تا.
۷۰. قاضی عیاض، *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، ج ۲، عمان: دارالفيحاء، ۱۴۰۷ق.
۷۱. قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم قمی*، قم: مؤسسه دارالکتاب، ۱۴۰۴ق.

۲۹۶ □ دو فصلنامه حدیث پژوهی، سال نهم، شماره هفدهم، بهار و تابستان ۱۳۹۶

۷۲. مظفر، محمدحسین، *دلائل الصادق*، ج ۱، قم: مؤسسه آل البيت (ع)، ۱۴۲۲ق.
۷۳. معرفت، محمدهادی، *شبهات و ردود حول القرآن الکریم*، ج ۱، قم: مؤسسه التمهید، ۱۴۲۳ق.
۷۴. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الاعلام بما اتفقت علیه الامامیه من الاحکام*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [الف].
۷۵. _____، *الفصول المختارة*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [ب].
۷۶. _____، *المسائل الصاغانیه*، ج ۱، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [ج].
۷۷. _____، *تصحیح الاعتقاد*، قم: انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، ۱۴۱۳ق [د].
۷۸. موصلی، ابویعلی، *مسند ابی یعلی*، تحقیق حسین سلیم أسد، دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۷ق.
۷۹. میبدی، احمد بن محمد، *کشف الاسرار و عده الابرار*، تحقیق علی اصغر حکمت، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
۸۰. میلانی، سید علی، *التحقیق فی نفی التحریف عن القرآن*، ج ۳، قم: الحقائق، ۱۴۲۶ق.
۸۱. نسائی، السنن الکبری، تحقیق عبدالغفار سلیمان بنداری، سید کسروی حسن، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ق.
۸۲. _____، *سنن النسائی*، بیروت: دارالفکر، ۱۳۴۸ق.
۸۳. _____، *فضائل الصحابه*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
۸۴. نیشابوری، مسلم، *صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر، بی تا.
۸۵. نیشابوری، نظام الدین حسن بن محمد، *تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان*، تحقیق زکریا عمیرات، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۶ق.